

طرح بحث : شکر و زبان

شروع جلسه با یک مسابقه بعد از سلام و احوال پرسی؛

مسابقه:

باید با یک نفس دو سوره از قرآن بخواند و سپس خودش را معرفی کند!

سوال:

یک دعای بی نقطه؟ اللهم صلی علی محمد و ال محمد و عجل فرجهم
(مقدمه ای بود برای فرستادن صلوات و شروع جلسه)

دوستای خوب خودم، مهندس ها و دکترهای فردا، پدرها و مادرهای
مهربون!!!

حواستون رو برای چند دقیقه به سمت من پرت کنید!!؛ می خوایم با
همدیگه چند نکته بهداشتی یاد بگیریم!!

اما قبل از اینکه شروع کنم من رو با یک صلوات محمدی شارژ کنید:

اللهم صلی علی محمد و ال محمد و عجل فرجهم

آغاز بحث:

بچه ها ؛ خدای مهربون کلی نعمت به ما داده ، برای اینکه همین الان
چندتا از نعمت های خدا رو یاد کنیم ، از آقای ... شروع می کنیم
نفری یه نعمت از نعمت هایی که خدای بزرگ به ما بخشیده رو می گیم.

(تشویق کردن بچه ها با احسنت ، افرین و ... فراموش نشود)

حالا... حالا... امشب میخوایم همدیگه رو به یه نکته که خیلی مهم
هست یادآوری کنیم و اون نکته اینه که من و شما در قبال هر کدوم
از نعمت هایی که خداوند بخشنده به من و شما عنایت کرده وظیفه و
مسئولیت داریم.

فرض کنیم چند روز دیگه تولد آقای X هست که دوست صمیمیش آقای Y یک
عدد پراید صفر کیلومتر هنوز از شرکت درنیومده! رو بهش هدیه می
کنه! و کلیدش رو تقدیمش میکنه!!!

(بجای x و y دو نفر از اعضای گروه جایگزین می شود)

بله دوستان... آقای X همین طور که از ماشین استفاده می کنه ، یک سری وظیفه هم در مقابل این ماشین داره. مثلا: هرچند مدت باید روغنش رو چک کنه ؛ باک بنزینش رو پر کنه ، بیش از سرعت مجاز رانندگی نکنه تا جریمه نشه ، اگه جایی چراغ قرمز دید باید بایسته و ...

در مورد نعمت های خدای مهربون هم این قضیه برقراره... یعنی از نعمت ها که استفاده می کنیم باید هواشون رو داشته باشیم و اگر از ماشین به طریقه درست استفاده نکنیم با مشکل مواجه می شیم ؛ تصادف می کنیم یا بعضی موقع ها جریمه میشیم! نعمت های خدا هم به همین شکلن؛ مثلا اگر از نعمت زبان خوب استفاده نکنیم ، خدایی نکرده یه وقت دروغی بگیم یا کسی از زبونمون ناراحت بشه ، اونوقت خدا هم مارو جریمه می کنه یعنی ممکنه یه اتفاقی که دوست نداشتیم بیفته ، میفته!!! امتحانت رو خراب می کنی یا یه هویی حس می کنی حالت گرفته و حوصله هیچی رو نداری و ...

... راستی بچه ها تازه درمورد زبان صحبت شد، الانم با همدیگه می خوایم یه مسابقه در رابطه با این نعمت بزرگ اجرا کنیم ولی قبلش واسه اینکه قدر این نعمت عظیم و بزرگ الهی رو بدونیم ، من وقت می گیرم و به مدت 30 ثانیه بدون استفاده از زبان با همدیگه صحبت کنید(بادست زبونش رو بگیره و با بغل دستیش احوال پرسه کنه)

پس رفقا باید قدر این نعمت پر کاربرد در زندگیمون رو بدونیم. حالا ممکنه آقای ... تو ذهنش بگه که آقا چطوری باید قدر نعمت زبان رو بدونیم؟ یعنی می پرسن که وظیفمون در مقابل این نعمت خداوند چیه؟

بچه ها کسی می تونه جوابش رو بده؟

بعد از اینکه بچه ها چند مورد رو بیان کردند ، ادامه می دهیم که :

جواب همه دانشمندان حاضر در جلسه کاملا درست بود! ولی ما می خوایم جواب سوالمون رو از یک دانشمند خیلی بزرگ بشنویم و اون دانشمند امام ماست، حضرت امام سجاد علیه السلام در یک جمله وظیفه همه ما در مقابل زبان رو فرموده اند:(سوال: امام سجاد علیه السلام امام چندم ماست؟)

جمله امام سجاد 15 حرف داره که باید از این جدول 4*4 استخراج کنید.

حرف اول جدول رو بنویسید و از حرف دوم 4 تا 4 تا بشمارید و حروف رو کنار هم بزارید تا 15 حرف جمله ی ما بدست بیاد.

نکته: خانه ستاره دار(*) جزء شمارش نیست.

ب	ب	و	س
ا	ب	خ	خ
ا	ا	و	ن
د	ش	ش	*

جواب جدول: با ادب باش و خوش سخن

چند نکته در مورد با ادب بودن و خوش سخن بودن ذکر شود؛

احترام گذاشتن به کوچک و بزرگ ، همدیگه رو با اسم خوب صدا زدن و ...

داستان:

شاید کسی گمان نمی برد که آن دوستی بریده شود و آن دو رفیق که همیشه ملازم یکدیگر بودند روزی از هم جدا شوند. مردم یکی از آنها را بیش از آن اندازه که به نام اصلی خودش بشناسند به نام دوست و رفیقش می شناختند. معمولاً وقتی که می خواستند از او یاد کنند، توجه به نام اصلی اش نداشتند و می گفتند: «رفیق ...».

آری او به نام «رفیق امام صادق» معروف شده بود، ولی در آن روز که مثل همیشه با یکدیگر بودند و با هم داخل بازار کفشدوزها شدند آیا کسی گمان می کرد که پیش از آنکه آنها از بازار بیرون بیایند رشته

دوستی اشان برای همیشه بریده شود؟!.

در آن روز او مانند همیشه همراه امام بود و با هم داخل بازار کفشدوزها شدند.

غلام سیاه پوستش هم در آن روز با او بود و از پشت سرش حرکت می کرد. در وسط بازار ناگهان به پشت سر نگاه کرد، غلام را ندید. بعد از چند قدم دیگر دو مرتبه سر را به عقب برگرداند، باز هم غلام را ندید. سومین بار به پشت سر نگاه کرد، هنوز هم از غلام- که سرگرم تماشای اطراف شده و از ارباب خود دور افتاده بود- خبری نبود.

برای مرتبه چهارم که سر خود را به عقب برگرداند غلام را دید، با خشم به وی گفت:

«مادر فلان! کجا بودی؟».

تا این جمله از دهانش خارج شد، امام صادق به علامت تعجب دست خود را بلند

کرد و محکم به پیشانی خویش زد و فرمود:

«سبحان الله! به مادرش دشنام می دهی؟! به مادرش نسبت کار ناروا می دهی؟! من خیال میکردم تو مردی باتقوا و پرهیزگاری. معلوم شد در تو ورع و تقوایی وجود ندارد.».

- یا بن رسول الله! این غلام اصلا سندی است و مادرش هم از اهل سند است.

خودت می دانی که آنها مسلمان نیستند. مادر این غلام يك زن مسلمان نبوده که من به او تهمت ناروا زده باشم.

- مادرش کافر بوده که بوده. هر قومی سنتی و قانونی در امر ازدواج دارند. وقتی طبق همان سنت و قانون رفتار کنند عملشان زنا نیست و فرزندان شان زنازاده محسوب نمی شوند.

امام بعد از این بیان به او فرمود: «دیگر از من دور شو.».

بعد از آن، دیگر کسی ندید که امام صادق با او راه برود، تا مرگ بین آنها جدایی کامل انداخت

منبع :

مجموعه آثار استاد شهید مطهری، (داستان راستان) جلد 18، صفحه : 293
- « لازم به ذکر است که این متن بیشتر مناسب دوران جذب می باشد.